تفاوت مسأله اکتفاء به مسمای موضوع با مسأله تطبیق عرفی موضوعات بر مصادیق

(40:09)

شاگرد: کسانی که تطبیق بر مصداق را بر عهده عقل می‌دانند، نمی‌توان از کلام آن‌ها استفاده کرد؟

استاد: آن فرمایش شما مطلبی است که علماء مکرر گفته اند. یعنی مسمای موضوع بدون هیچ ملاحظاتی موضوع است، ولی تطبیقش بر مصادیق کار عقل است. آن مسمی که شما می‌گویید، مسمی بالموضوع است. نه مسمای وجود آن موضوع. این دو تفاوت می‌کنند. بحث الآن ما سر آن دومی است. در حج نگاه کنید. وقوف در بین الطلوعین واجب است، شارع ثبوتا فرموده اگر نکنید باید کفاره بدهید. از اول تا آخر بین الطلوعین واجب است. اما فرموده آن چه که در صحت حج رکن است، مسمی است. این مسمی نه یعنی تطبیق آن را عرف انجام می‌دهد. چون خود شارع فرموده از اول تا آخر باید باشی. پس یعنی چه که مسمای وقوف رکن است؟ یعنی همان لحظهٔ ما. همین که بین الطلوعین یک لحظه‌ای آمد. لذا این مسمایی که ما می‌گوییم غیر آنی است که علماء زیاد می‌گویند؛ که شارع یک موضوع ثبوتی را در نظر می‌گیرد و تطبیق آن را بر مسمیات بر عهده عرف است.

شاگرد: استهلال از باب تطبیق مصداق نیست؟ یعنی حیات را موضوع گرفته و حالا گفته حیات در خارج به چه صورت محقق می‌شود؟ تطبیق مصداق را خودش بر عهده گرفته و گفته همین گریه اول کافی است.

استاد: خب بنابراین حیات موضوع است و شارع در مقام موضوع به مسمای حیات اکتفاء کرده است. نه اینکه گفته باشد اصل حیاتی که من می‌گویم یعنی یک زندگی باشد و برای خودش آدم باشد، حالا اینجا در صبی ناچاریم! اگر اینطور باشد باز از بحث من خارج است. منظور من این است که شارع می‌فرماید من که بیست سال و چهل سال و ... را نگفتم. من گفت حیّ باشد؛ «حیّ یرث و یورث». بعد می‌گوییم حیّ یعنی چه؟ می‌فرماید من که حیّ گفتم یعنی مسمای حیّ ولو یک لحظه. از شکم مادر که آمد اگر یک صیاحی از او شنیده شد کافی است. نه اینکه من از آن موضوع ثبوتی دست برداشته باشد و نکتفی به یک لحظه.

شاگرد: خود شارع تطبیق مصداق نمی‌دهد؟ یعنی بگوییم منظورت از حیّ چیست؟ می‌گوید یک لحظه.

استاد: بله، ولذا می‌فهمیم در حیات، به مسمی اکتفاء کرده است.

شاگرد: دوباره گویا در مقام تطبیق مصادقش است. نه مقامی که بخواهد خود موضوع را تحدید کند که حیّ‌یعنی چه؟

استاد: درست است ولی حیاتی که موضوع است، ثبوتا چقدر است؟ چند سال؟ چند سال ندارد. مسمی کافی است. اصلاً بحث ما سر این است.

شاگرد۲: مگر همه موضوعات به این صورت نیست؟ نقطه مقابل این چیست؟ مثلاً سارق اگر یک لحظه سارق باشد، این حکم را دارد. مگر اصل بر این نیست که مسمای موضوع تحقق پیدا کرد، حکم بیاید. و بقاء موضوع دلیل از؟ می‌خواهد؟! می‌خواهم بگویم آن اشکال نیست. چون اصل در موضوع همین است.

استاد: فرمایش شما نزد یک فرمایش ایشان است. ببینید اینکه هر موضوعی کلی و صغریاتی دارد و مسمای آن موضوع کلی باید در خارج بیاید.

شاگرد۲: همان مسمای وجودی آناً ماًّئی که می‌فرمایید.

استاد: بله، شارع در همه جا اکتفاء می‌کند؟

شاگرد۲: اصل همین است. گفته آن موضوع است و آن هم آمد.

استاد: خب مثال بزنیم.

شاگرد: صوم.

استاد: آن متعلق است. موضوع را مثال بزنید. دخول شهر موضوع است.

شاگرد: بله، منظورم همان دخول شهر است. یعنی می‌خواهیم بگوییم روزه بگیر ولی اهالل هالل در دحو الارض نسبت به سائر بلاد قبل از غروب ای بعدش شده است. مسمای آن در وقت سیدنی بوده است.

استاد: من مثال بزنم. بین الزوال و الغروب، وقت نماز ظهر و عصر است. موضوع هست ای نیست؟

شاگرد۲: هست.

استاد: آیا شارع به مسمی اکتفاء کرده؟ وقتی حائض اصلاً فرصتی ندارد، یک لحظه پاک شد، ای یک مکلفی اول زوال را یک لحظه درک کرد و وفات کرد، باید از او قضاء کنند ای نه؟ فتوا این است که می‌گویند باید به اندازه اتیان چهار رکعت را درک کرده باشد. پس به صرف مسمی اکتفاء نشده است.

شاگرد: خود مسمی توسعه دارد. یعنی چون فعلش این مقدار زمان می‌برد، پس مسمای آن هم باید به اندازه خود فعل باشد.

استاد: خب نشد. پس به همین برگشت که مسمی نیست. شما می‌گویید بین الزوال و الغروب، اگر مسمای آن یک لحظه باشد، شارع باید اکتفاء کند. و حال اینکه نمی‌کند. من به گمانم مثال‌های زیادی هست. فرمایش شما این است که در موضوعات همه جا اینطور است که به مسمی

اکتفاء می‌کنند، درحالی‌که این‌طور نیست.

شاگرد۲: اینجا مشخص است که مسمای زوال تا غروب مرداد است. خب یک لحظه که مسمای آن نیست. حتی مسمای وجودی آن هم نیست. ولی اگر زوال را بفرمایید و چیزی دیگری را نگویید، اصل این است که همان مسمای زوال مرداد است.

استاد: نه، زوال خودش یک لحظه است. از آن چاره‌ای نیست. موضوعی که قابلیت خارجی دارد. مثلا استطاعت جزء الموضوع است. مسمای استطاعت وجوب را می‌آورد؟ خیلی از چیزها است که جزء الموضوع است، آیا می‌آورد؟ استطاعت است، مستمر است، تا آخر باید باشد. حتی عجائب فتاوا این است؛ اگر حجی را به جا آورد و در عود عن الحج سارق آمد و آذوقه او را برد، حج او باطل است. کشف می‌کند از این‌که آذوقه رفت‌وبرگشت را نداشته است. من‌اسک را نگاه کنید. برای ذهن مثل من طلبه که صاف نیست. خیلی تلاش می‌کردیم این را تصحیح کنیم. می‌فرمایند کاشف از عدم استطاعت او است. این حج مستطیعا للذهاب و العود نبوده، پس این حج دیگر حجة الاسلام نیست. مأنوسم از باطل، این است که حجة الاسلام نیست. حج مستحبی است. به او ثواب می‌دهند اما اگر بعدا دوباره مستطیع شد، باید دوباره برود. کفایت از حجة الاسلام نمی‌کند.

شاگرد۲: همین نکته‌ای در مورد حج گفته اند را از دلیل خاص گفته اند؟ یا همین که استطاعت گفته؟

استاد: ظاهرا همین است. دلیل خاص ندارید. من احتمال می‌دهم نزدیک به محال باشد که شما بتوانید روایت پیدا کنید که حضرت بگوید وقتی برگشت و دزد به او زد، حج او دیگر تمام شد. فایده ندارد. معلوم می‌شود که این از کلاس درآمده است.

شاگرد: می‌توان به این صورت دفاع کرد که شما باید کاری می‌کردید که دزد نزند.

استاد: ببینید در راه‌های قدیم، وقتی از راه‌های متعارفی که دزد می‌زد خارج می‌شدند، هر دزدی ده دزد می‌شد! واقعا این جور بود. این جور نبود که شما بگویید از راه دیگری برو.

شاگرد: مثلا با عده‌ای می‌رفتند.

استاد: کاروان‌ها مفصل بودند ولی دزدها می‌آمدند و می‌زدند. حالا شما فکر کنید. ما مسأله را طبق فتوای علماء جواب می‌دهیم؛ چون طلبه هستیم فتوای مفتی را می‌گوییم. اما خواهی و نخواهی ذهن مشغول می‌شود که دلیلش چیست؟ توجیه برای آن هست یا نیست؟

شاگرد۲: برای بقاء استطاعت دلیل داریم. مثلا در روایت داریم که اگر رفتی و برگشتی باعث شد شغلت را از دست بدهی، مستطیع نیست.

استاد: یعنی اگر اول شغل را از دست نمی داد؛ یعنی قبل از رفتن رجوع به کفایت داشت و حالا اتفاقا رعد و برق و صاعقه ای زد و رجوع به کفایت تمام شد، اینجا که احدی نمی‌گوید حجة الاسلام نیست. می‌گویند همان اول باید رجوع به کفایت داشته باشید. ولی که می‌خواهی بروی، نباید سفر حج تو را از شغلت بیاندازد.

شاگرد: می‌خواهم بگویم همین دلیل می‌شود که استطاعت بقاءا شرط است، حالا در آن ریز مسأله‌ها می‌توان اختلاف کرد ولی از مسمای استطاعت خارج شده است. یعنی به‌خاطر دلیل خاص از مسمای استطاعت دست کشیدیم.

استاد: یعنی بعد از این‌که عمل انجام شده و همه کارها را انجام داده، بگوییم مستطیع نبوده؟! پول داشت و رفت و انجام داد و تمام شد! شما با تطبیق بر یک کبرایی می‌فرمایید که مقداری

دور از ارتکاز می‌آید. حال ببینیم کسی گفته ای نه. تا جایی که من دیدم کسی نگفته بود. یعنی اگر در برگشت سارقی مال وا ر برد، باز مجزی از حجة الاسلام است. احتمالاً گفته باشند.

باز‌بینی #2
ایجاد شده 12 ژانویه 2026 13:48:32 توسط ... .
به روزرسانی شده 12 ژانویه 2026 14:05:25 توسط ... .